

فعل‌های عربی در فارسی

افعال عربی به ندرت در فارسی به کار می‌روند و این نقش‌های دستوری را عهده دار می‌شوند :

۱- قید - «بِحتمل» در فارسی امروز به معنی شاید و به عنوان قید شك به کار می‌رود : « من به خانه آنها می‌روم بحتمل‌اورا ببینم » .
« عسی » نیز از افعال مقاربه است و در این بیت مولوی به معنی شاید و به منزله قید شك (۱) به کار رفته است :

هر کجا لطفی ببینی از کسی سوی اصل لطف ره یابی عسی (۲)
بعضی از افعال منفی عربی هم به عنوان قید به کار می‌روند مانند لاینقطع:
« او لاینقطع کار می‌کند » .

۲ - صفت - بعضی از افعال منفی عربی در فارسی کار صفت را می‌کنند مثلاً در این عبارات: زمین لم یزرع، آدم لا ابالی (۳). « ای معبودم بزل و لایزال ترا حکمت و قدرت بسیار است » (دارابنده بیمنی ج ۱ ص ۱۷۳).

۳ - پیوند - «مادام» که از « ما » مصدری و «دام» فعل ماضی ساخته می‌شود اگر با « که » بیاید به معنی « تا وقتی که » و در حکم پیوند است : « مادام که کارت را نکرده ای نباید به گردش بروی » .

۴ - اسم - بعضی از افعال عربی در جمله های فارسی کار اسم را می‌کنند مانند « احسنت » در این بیت فخرالدین اسعد گرگانی :

۱ - البته این مورد استعمال بسیار نادر است فقط در این بیت بخصوص به نظر نگارنده رسیده است . ۲ - دفتر سوم مثنوی ص ۲۲۹ چاپ بروخیم . چنانکه دیده می‌شود الف عسی در فارسی تبدیل به یاء شده است ۳ - لا ابالی غلط مشهور و صحیح آن در این مورد لایبالی است .

و گر چه شاعری باشد نه دانا بسی احسنت وزه گوید به عمدا
 ۵- صوت - احسنت وحبذا که فعلند در فارسی به عنوان صوت تحسین
 به کار می روند: مثلاً در این بیت فرخی :
 دوش وقت نیمشب بوی بهار آورد باد حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
 یادآوری - بعضی از اسمهای فعل عربی در فارسی کار صوت را می کنند مانند
 اف ، بخ ، د اف برای روزگار ، . دگفت بخ بخ که نیک شد مطبخ ، .
 ۶- فعل :

بهر چ از اولیا گویند ارزقنی و وقفنی بهر چ از انبیا گویند آمنّا و سلّمنا
 (منائی)

ترکیبات عربی در فارسی

گاه دو یا چند کلمه عربی با هم به عنوان يك کلمه مرکب در فارسی به کار می روند . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته می شوند :

۱ - از ال و اسم مانند الفرض ، الحق . این ترکیبات در فارسی به این صورنها به کار می روند :

قید مانند البته ، الآن ، الحق " والحال . « الآن به مدرسه می رود » .
« البته بر می گردد » .

نظر آنان که نکردند برای من مثنی خاك الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
(سعدی)

به مشک و غالیه خال و زلف از قلمم نوشت مدحت محمود بن حسن الحال (سوزنی)
گاه اینگونه کلمات بوسیله اسم زواجلام دیگر تأکید می شوند مانند :
الحق و الانصاف

پیوند قیدی (۱) مانند الفرض ، القصه ، الحاصل (به معنی خلاصه) .
« القصه شنیدم که طرفی از خیانت نفس او معلوم کردند و بزدند و برانندند »
(گلستان)

الفرض باید ای پسر خود را مورد حاجت بشر سازی (بهار)
صوت مانند الحذر ، الحذار ، الامان ، الغیاث ، الحمد ، الصلا .

مراکنف کفن است لغیاث از این موطن مرا مقر سقراست الامان از این منشا
(خاقانی)

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من سوخته (سعدی)
الحمد خدای آسمان را کاختر بدر آمد ازو بالم (سعدی)

۱ - یعنی کلمه ای که در عین حال هم کار پیوند را میکند و هم کار قید را مانند :
پس ، بعد ، سپس .

آمدند از آسمان جان را که باز آ **السلام** جان گفت ای نادی خوشی اهلآ و سهلاً مرحباً
(مولوی)

اسم . مانند الامان گفتن ، الامان خواستن ، الامان برداشتن :
ملا مت ازل بی باک من فغان برداشت ز سخت جانی من سنگ الامان برداشت
(صائب)

۲ - از حرف جر و اسم که خود اقسامی دارد از اینقرار :
الف - از حرف جرّ و اسم ذواللام مانند بالفعل ، بالفرض ، فی المثل . این
گونه ترکیبات در جملات فارسی این نقشها را بازی می کنند :
قید - مانند بالمره ، بالغیاب ، بالکتاب ، بالقعود ، علی التعمین در این
عبارات : « بالمره از مصاحبت و مجاورت شما باز نمانم اگر حضوراً نشود بالغیاب
اگر لساناً نشود بالکتاب مثل صلوة فریضه که اگر قائماً متعذّر باشد بالقعود
و اگر به نطق ممکن نباشد بالاشاره » (منشآت قائم مقام) •

ورای قدر من است التفات صدر جهان کز ذکر بنده، خاص کند علی التعمین (۱)
(سدی)
پیوند - علی الخصوص ، علی التخصیص ، بالاخص به معنی خصوصاً و
خاصه در عبارات فارسی کار پیوند را می کنند یعنی کلمه یا جمله واره یا عبارتی را
به نظیر خود ربط می دهند و عطف میکنند مانند :

« حرکت پسندیده کردن همه خاق را علی العموم و پادشاهان را علی الخصوص (۲) »

۱ - از این قبیل است : علی الصباح ، علی التمام ، علی الاجمال ، علی التفصیل ، برای دیدن شاهدهای آنها
به فهرست کلیات سمدی چاپ ممرقت ص ۱۰۶۲ رجوع کنید . ۲ - خصوصاً ، مخصوصاً ،
بویژه ، بتخصیص ، علی الخصوص ، علی التخصیص ، بالاخص و مترادفهای آنها را چون کلمه
اخص (مثلاً پادشاهان) را به کلمه اعم (همه خاق) توفیق میکنند پیوند تخصیص ناهیده ایم .

به موجب آنکه بر دست و زبان ایشان هر چه رفته شود هر آینه به افواه بگویند،
(گلستان) . علی الخصوص اینجا بیاری علی العموم « پادشاهان » را به « همه خلق »
ربط داده است .

پیوند قیدی - مانند فی الجملة بمعنی خلاصه :

فی الجملة اعتبار مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه ای است که تغییر می کنند
(حافظ)

صفت - چنانکه در این عبارات دیده میشود : کار علی السویه ، صبح ،
علی الطلوع ، عشق علی الاطلاق :

که دم از عشق علی الاطلاق زن که نوای پرده عشاق زن (منطق الطیر)
ب - از حرف جرّ و اسم مضاف مانند : بعینه ، فی نفسه ، فی نفس الامر ،
علی ایّ حال ، علی ایّ تقدیر ، علی کلّ تقدیر ، برأی العین ، من حیث المجموع ،
من غیر حق ، من غیر مستقیم ، من غیر رسم ، بحمد الله .

نکارنده فقط حالت قیدی این گونه ترکیبات را در جمله فارسی دیده است:

عروس غنچه رسید از حرم بد طالعه سعد بعینه دل و دین می برد بوجه حسن
(حافظ)

بحمد الله این سیرت و راه راست انا بك ابو بكر بن سعد راست (بوستان)

ج - از حرف جرّ و اسم موصوف که در این صورت گاه صفت مقدم است
مانند : باحسن وجه ، باقرب احتمال و گاه موصوف مانند بعبارة آخری ، بنحوانم
کجراد منتشره ، بوجه حسن .

این ترکیبات نیز اغلب کار قید را میکنند : « او بنحو احسن وظیفه خود را

انجام داد » و همچنین است کار « بوجه حسن » در بیت سابق الذکر از حافظ .

د - از حرف جرّ و اسم اشاره مانند : علیهذا ، لهذا ، لذا ، علی هذا التقدير

همه به معنی بنا بر این و در نتیجه . این گونه ترکیبات معمولاً کار پیوند قیدی

نتیجه را می‌کنند : « کار شما تمام شده است لذا دیگر احتیاجی به من ندارید »
 ه - از حروف جرّ و موصول مانند : کما هو حقّه (چنان که باید) ، کما
 کان (چنان که بود) ، کما فی السّابق (مانند سابق) ، کما ینبغی (چنان که
 شایسته است) ، فیما بین اینها نیز اغلب کار قید را می‌کنند ولی « فیما بین » به عنوان
 صفت نیز به کار می‌رود : « مذاکرات فیما بین » .

و - از حروف جرّ و اسمی غیر از اینها مانند من بعد ، من جمله ، عن
 قریب . از اینها من جمله کار پیوند را می‌کند و دو کلمه یا دو عبارت یا دو جمله واره
 را به هم ربط می‌دهد مانند : « همه آنها من جمله بجایی شما را می‌شناسند » .
 که « من جمله » در اینجا « یحیی » را به همه عطف کرده و پیوند داده است .
 ولی اغلب این ترکیبات کار قید را می‌کنند : « عن قریب به تهران می‌آید » .
 « من بعد اشتباه نمی‌کنم » .

۳ - از مضاف ومضاف الیه ، مانند خلق الساعه ، فوق العاده ، مع التأسف ،
 ذوالجلال ، مع هذا ، مع ذلك این ترکیبات در جمله این نقشها را بازی می‌کنند :
 اسم مانند دارالشفاء ، دارالمعلمین ، حسب الحال ، علت الملل ، حفظ الصحه
 واسطه العقد ، واسطه القلاذه (۱) : « رئیس الوزراء به فرنگ رفت » .

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
 (سمدی)

صفت مانند خلق الساعه ، فوق العاده ، تحت اللفظ ، بین الملل ، تحت الحمايه

۱- گاه «ال» این گونه ترکیبات به شیوه کلام فارسی حذف می‌شود مثلاً : میشود واسطه
 عقد ، واسطه قلاذه : « چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان
 بود ... » (چهار مقاله ص ۴۹ تصحیح دکتر معین)

تحت الحفظ ، ذی نفوذ ، ذوالجلال : « کار فوق العاده » ، « کشور تحت الحمايه
آدم دی نفوذ » ، « ذات ذوالجلال » .

قید - مانند فوق العاده ، لدى الورد ، لدى الاقتضاء ، عند المطالبه ، مع التأسف :
« فوق العاده زیبا » ، « لدى الاقتضاء به شما کمک خواهم کرد » . « عند المطالبه
طلب شما را می پردازم » .

پیوند قیدی - مانند معذاك ، مع هذا به معنی با این حال . اینها در فارسی از
پیوندهای قیای تضاد بشمار می روند : « او آدم تند خوئی است مع هذا بد جنس
نیست » .

یاد آوری - چنان که دیده میشود این ترکیبات وقتی مضافشان از کلمات و
ظروف دائم الاضافه باشد بیشتر کار قید یا صفت را می کنند و بخصوص هنگامی که مضافشان
« ذو » باشد به صورت صفت به کار می روند .

۴ - از موصول وصله که در این صورت یا فعل جمله صله مذکور است
مانند ، ماحصل ، ماجری ، ماکن ، ما یحتاج ، ماحضر ، ماسبق ، مابقی ، ما یملك
من یزید ، من تبع ، مالا یطاق . اینها کار اسم را می کنند مانند : « ماجرای شما ،
ماحصل کلام ، عطف به ماسبق ، ما یملك من . و یا فعل جمله صله محذوف است مانند
ما فوق ، ماقبل ، مادون ، ماوراء النهر ، ماوراء الطبیعه ، ما بعد الطبیعه . اینها در
فارسی بیشتر کار اسم را می کنند ولی گاه صفت نیز می شوند مانند نفر ما بعد ، .
۵ - از ترکیباتی که با کلمه تنوین دار آغاز شوند مانند نسلاً بعد نسل
ظاهراً و باطناً ، تعمیماً للفائدة ، مفروق منه . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته
می شوند و کارشان در جمله چنین است :

الف - از شبه فعل تنوین دار (صفت و مصدر تنوین دار) و جار و مجرور

آن مانند مفروق منه ، محکوم علیه ، بناءً علیهذا ، عیاناً بالله ، تعمیماً للفائدة ،
حمداً لله .

اینها اگر با کلمه مرفوع آغاز شوند معمولاً کراسم را می کنند مانند :
« مفروق منه باید از مفروق بزرگتر باشد » . و اگر با کلمه منصوب آغاز شوند
ابن نقشها را بازی می کنند :

قید مانند : « حسن متوکلاً علی الله عز ذکره پیش کار رفت » .
(تاریخ بیہقی)

صوت مانند :

از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم حمداً لله که یک آگه رفتیم (نصر اللہ منشی)
پیوند قیدی مانند بناءً علیهذا (به معنی بنا بر این) : « امسال باران کافی
نیامد بناءً علیهذا وضع محصول خوب نیست » .
ب - از موصوف تنوین دار و صفت آن مانند : بدأ واحدة ، قاعاً صنفاً ،
قولاً واحداً .

این گونه ترکیبات بدینسان در جمله به کار می روند :
اسم - مانند « عرصه آن حکم قاعاً صنفاً گرفت » . (تاریخ جہانگشا)
صفت - مانند « به عہود و مواتیق استظهار بستند کہ اگر جانب سلطان قصدی
رود همه بدأ واحدة باشند » . (ترجمہ تاریخ یمینی)
قید - مانند « الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا و پیشوا و نانبا (نانوا)
قولاً واحداً روا باشد کہ روی سارند » . (المعجم)

ج - از دو کلمه تنوین دار کہ خود چند حالت دارند :
با کلمه تنوین دار مکرر میشود مانند : فرداً فرداً . نسلاً بعد نسل ، يوماً

فیوماً و یا دو کلمه تنوین دار متضاد^۱ یکدیگرند مانند : شرقاً و غرباً ، طولاً و عرضاً و یا معنی آنها نزدیک بهم است مانند خالصاً مخلصاً ، عالماً عامداً ، عزیزاً و مکرماً : صواب آن است که عزیزاً و مکرماً بدان قلعت مقیم می باشد (تاریخ بیهقی).
این گونه ترکیبات گاه بدون واسطه می آیند مانند فرداً فرداً ، عالماً عامداً سالماً غانماً : « و ایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند » (حبیب السیر) .

گاه نیز بین آنها حرف یا کلمه دیگری فاصله می شود مانند ظاهراً و باطناً صاعاً بصاع ، زماناً بعد زمان ، یوماً فیوماً : « به بازار برد و آن را با کنجش با پوست صاعاً بصاع بفروخت » (کلیله و دمنه) . « عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان متطلع و مترصد می باشند » (عتبه الکتابه) . « بعد الیوم روانب خدمت یوماً فیوماً روان می دارم » (مرزبان نامه) .

این گونه ترکیبات بیشتر کار قید را می کنند (مانند مثالهایی که گذشت) ولی مثلاً فرداً فردکار اسم را هم می کند : « فرداً فرد مردم او را دوست دارند » .
یاد آوری ۱ - بنا بر این از این ترکیبات آنها که با کلمات مرفوع شروع می شوند کار اسم را می کنند و آنها که با کلمه منصوب آغاز می گردند غالباً قیدند .
یاد آوری ۲ - این ترکیبات بیشتر در قدیم بکار می رفته اند و امروز مورد استعمال چندانی ندارند .

عـ از شبه فعل (۱) و معمول آن یعنی از صفات و مصدر ها ئی که دارای جار و مجرور یا فاعل یا مفعول هستند . مثال برای صفاتی که دارای فایب فاعل یا فاعلند : سابق الذکر ، ایرانی الاصل ، عظیم الشأن ، عزیز الوجود ، محقق الوقوع ، متحد الشکل ، متحد

۱ - در عربی به مصدر ، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مضبیه ، اسم تفضیل که مثل فعل فاعل و مفعول و جار و مجرور می گیرند شبه فعل گویند .

المال، قریب الوقوع، متحد القول، متفق الرأي، جامع الاطراف، واجد الشرائط، واجب العرض، واجب النفقة، واجب الوجود، واجب الرعايه، واجب الاطاعه، متساوی الساقین، حتمی الوقوع، طویل المدة، مستجاب الدعوة، قليل المدة، معلوم الحال، مجهول الهویة، مجهول المكان، مسلوب المنفعة، وجیه المله.

این ترکیبات در فارسی کار صفت را می کنند: آدم وجیه المله، مرد مجهول المكان.

مثال برای شبه فعل هایی که جار و مجرور دارند مانند متنازع^۲ فيه، محکوم^۳ عایه، مفروق^۴ منه، مشار^۵ الیه. این کلمات گاه به عنوان صفت به کار می روند مانند موضوع متنازع فيه و گاه به عنوان صفت بجای موصوف واسم مانند مفروق منه باید از مفروق بزرگتر باشد، (۱).

۷ - از لاء نفی جنس و اسم که یا بصورت قید به کار می روند مانند لامحال لا محاله، لاجرعه، لاشک، لاجرم، لابد.
و لاجرم سزای گناهکاران به بینی، (بییهقی). «چندانکه چشم صیاد بر تو افتد لاشک دل در تو بندد» (کلیله و دمنه)

گر ترا گردن نهم از بهر مال پس خطا کرده است لا بد مادرم (۲)
که جوهری ز عرض لامحاله خالی نیست جز این نباشد دل بر گمار و ژرف گمار (۲)
و یا بصورت صفت مانند آدم لا مذهب یا لا مکان یا لا علاج، سخن لاطائل.

۸ - از «به» و لاء نفی جنس و اسم آن مانند بلا شرط، بلا محل، بلا جواب، بلا تکلیف، بلا فاصله این گونه ترکیبات بیشتر کار صفت را می کنند

۱- در ترکیبات تنوین دار از این مقوله بحث شده است ۲. ناصر خسرو

مانند تسلیم بلا شرط ، چك بلا محل ، نامه بلا جواب ، آدم بلا تکلیف ،
و گاه نیز کار قید را می‌کنند: «او بلا فاصله به تهران حرکت کرد» .

یاد آوری - در بعضی از ترکیبات پس از «لا» بجای اسم عربی اسم
فارسی آمده است مانند «بلا درنگ» .

۹ - از ادوات ندا و منادی مانند یا رب ، یا علی ، یا لمعجب ، وانفساء ،
واحرب ، واحسرتا . این گونه ترکیبات باین صورته‌ها به کار می‌روند :
الف - به صورت صوت ندا و منادای آن (یعنی به صورت دو کلمه) مانند
یارب ، یا علی ، یا ایها الناس (۱) ، وارشیداه :

پای ناخوانده رسید و فرموده گران وارشیداه کنان (۲) راه نفر بکشاید

(خاقانی)

ب - به صورت يك صوت مرکب مانند واحزنا ، وامصیبتا ، واغوثاه ،
واطاقناه ، واحرب واویلا . واحسرتا (۳) ، (اینها همه صوت افسوس و اندوهند و تقریباً
با هم مترادف و به معنی وای ، افسوس و مانند اینها هستند) ، یا لمعجب (صوت
تعجب به معنی شکفتا) ، وافرحتاه (صوت شادی و تحسین به معنی خوشا) :

واحزنا گفته ام به شاهد حربا دی گله حربه جفای صفاهان (خاقانی)
پس بگورستان دیو افتاده ما تا قیامت نعره واحسرتا (مولوی)
جفت او دبش بگفتا واحرب پس بلاشش گفت نی نی واطرب (مولوی)

۱- در اینجا منادی «ای» و «الناس» بدل آن است . ۲ - وارشیداه، یعنی ای وای
بر رشید ، مراد از رشید اینجا رشیدالدین فرزند خاقانی است و بیت فوق از قصیده
ای است در ماتم وی ۳- این ترکیبها از «وا» ی ندبه و يك اسم که منادی
مندوب است ساخته شده . الف آخر آنها زائد است .

کوه بيسود زخم بيش گفت صاعقه است اين نه تير وانغوايه
(ابوالفرج)

گلشنی کز گل دمد گردد تباه گلشنی کز دل دمد والفرحتاه (۱) (مولوی)
«واطافناه از حسرت متواتری که گرفتارش را نه در دل قرار می‌مکن و
نهدریدنه غزازی متصور» (ترجمه تاریخ بیهی).

ج - به صورت اسم مانند روزگار وانقضا :

پیش چنین تحفه کو تمیمه عقل است واحزن از جان بو تمام برآمد (خاقانی)
یاد آوری ۱ - گاه حرف ندا در «یا ایها الناس» حذف می‌شود و منادی و
بدل آن باقی می‌ماند.

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست مرددانا به جهان داشتن ارزانی نیست (سعدی)
یاد آوری ۲ - این گونه ترکیبات امروز چندان مورد استعمال ندارند.

۱۰ - از حرف جواب و کلمات قسم مانند «ای والله» و «لا والله».

«ای والله» از «ای» حرف جواب (به معنی آری) و «واو قسم» و مجرور
آن ساخته شده و در اصل یعنی «آری به خدا» است ولی در تداول معنی آفرین
می‌دهد و به عنوان صوت تحسین به کار می‌رود.

«لا والله» از «لا» حرف جواب و «واو قسم» و مجرور آن به وجود آمده و به
معنی «نه بخدا» است و در فارسی به عنوان قید نفی جانشین جمله به کار می‌رود:
«برادر شما از هوشنگ بدگونی کرده است؟ لا والله».

۱۱ - از «لا عنفی و جار و مجرور» مانند «لا عن شعور» لا عن قصد، لا بشرط.
اینها در فارسی گاه کار قید و گاه کار صفت را می‌کنند: «او لا عن شعور این کار
ها را می‌کند».

۱ - «هه» آخر این مناداها را هاء سکت خوانند.

۱۲ - از عطف دو کلمه به هم - گاه از عطف دو کلمه عربی به هم کلمه مرکب ساخته می شود مانند « حاشا و کلاً » ، « لیت و لعل » ، « لا ونعم » ، « لا و بلی » ، که اولی در فارسی کار قید و بقیه کار اسم را می کنند . به مبحث « حروف عربی در فارسی » نگاه کنید .

۱۳ - از تکرار دو کلمه مانند الله الله ، الامان الامان ، الحذر الحذر ، فرداً فرداً ، حرفاً حرفاً . در مورد کلمات مکرر تنوین دار قبلاً بحث کردیم و دیدیم که اینها اغلب در فارسی کار قید را می کنند و بقیه ترکیبات که غالباً از باب تحذیر عربی هستند در فارسی کار صوت تحذیر و افسوس را می کنند :

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود (۱)
۴ - از حروف قسم و اسم مانند والله ، بالله . اینها در فارسی کار قید تأکید را می کنند : « والله من او را ندیده ام » . « بالله من او را نمی شناسم » .
« بالله » گاه نیز هم کار قید تأکید و هم کار صوت خواهش و تمنی را می کند در آن صورت به معنی « ترا به خدا » است :

بنهرام بالله تا صبا بیخ صنوبر بر کند برقع بر افکن تا بهشت از حور زیور بر کند (۲)
۱۵ - جزء کلمه مرکب - ترکیبات عربی گاه به عنوان جزئی از يك کلمه مرکب با کلمات فارسی ترکیب می شوند مانند « وارشیداه کنان » :
پای ناخواندم رسید و فرمود به گران وارشیداه کنان راه نفر بگشائید (۳)

